

ترجمه‌های دزدی

عروسکخانه

الهام علیزاده

به درخواست بسیاری از خوانندگان عزیز در طول سال‌های دراز انتشار مجله، بالاخره تصمیم گرفتیم بخشی از مجله را به معرفی ترجمه‌های دزدی اختصاص بدهیم. بدیهی است هدف ما از این کار این است که مترجمان بی‌اخلاق و ناشران سودجو را که درصد بسیار اندکی از جامعه مترجمان و ناشران شریف ما را تشکیل می‌دهند به جامعه کتابخوان معرفی کنیم و هزینه سرقت ترجمه را بالا ببریم تا دیگر کسی به سادگی به خودش اجازه ندهد حاصل زحمات مترجمی در گذشته یا حتی مترجمی زنده را به نام خود کند و با نام خود بر روی کتاب دیگران برای خودش ارزش و اعتبار مادی و معنوی بخرد. از خوانندگان عزیز نیز تقاضا داریم اگر به موردی از چنین سرقت‌هایی برخورد کرده‌اند برای ما گزارش کنند.

عروسکخانه نمایشنامه نوشته هنریک ایبسن را مترجمان متعددی به فارسی ترجمه کرده‌اند. از این میان می‌توان به ترجمه‌های مهدی فروغ (۱۳۳۹)، هوشنگ پاکروان (۱۳۷۲)، اصغر رستگار (۱۳۷۸)، منوچهر انور (۱۳۸۵)، بهاره آقاگل‌زاده (۱۳۸۸)، ناهید سیدتفرشی خامنه (۱۳۸۹)، رضا دادویی (۱۳۹۵)، و میرمجید عمرانی (۱۳۹۵) اشاره کرد. شایان ذکر است که برخی از این ترجمه‌ها چندین بار تجدیدچاپ شده‌اند.

در جریان نوشتن رساله فوق‌لیسانس درباره ترجمه‌های این نمایشنامه، متوجه شباهت‌های عجیبی بین دو ترجمه شدم. یکی از این دو ترجمه اولین ترجمه این اثر است به قلم مهدی فروغ که بنگاه ترجمه و نشر کتاب آن را به همراه اثر دیگری از ایبسن در سال ۱۳۳۹ در یک مجلد به چاپ رساند. ترجمه‌ای که از روی ترجمه مهدی فروغ کپی‌برداری شده ترجمه‌ای است به قلم ن-س-ت-خ که نشر و. آن را در سال ۱۳۸۹ منتشر کرده و در سال ۱۳۹۱ تجدیدچاپ کرده است. این ترجمه در سال ۱۳۹۴ بار دیگر توسط انتشارات تازه‌تأسیس د. که خود مترجم یعنی ن-س-ت-خ مدیر آن است تجدیدچاپ شده است.

نسخه‌ای از ترجمه ن-س-ت-خ که به دست من رسیده بود چاپ دوم این ترجمه بود. برای این که بینم این ترجمه با چاپ اول آن چه فرقی دارد ابتدا با نشر و. تماس گرفتم. گفتند «هیچ تفاوتی ندارد». سپس با نشر د. تماس گرفتم که خود مترجم گوشی را برداشتند و از همکارشان پرسیدند چقدر فرق دارد. همکارشان گفتند در چاپ دوم فقط برخی از کلمات جایگزین یا حذف شده است.

مترجم هیچ مقدمه‌ای برای ترجمه‌اش ننوشت. اگرچه در شناسنامه کتاب آمده که کتاب از متن انگلیسی ترجمه شده ولی با توجه به این که حداقل شانزده ترجمه انگلیسی از عروسکخانه وجود دارد، نام مترجم انگلیسی ذکر نشده است. تنها چیزی که به ترجمه افزوده شده مقدمه ناشر است که در سه صفحه به معرفی ایسن و آثارش پرداخته است. کپی‌کاری که چه عرض کنم سرقت در روز روشن از همان آغاز ترجمه شروع می‌شود. به ترجمه شرح اولین صحنه نمایش توجه کنید. مترجم حتی برای ردگم کردن نکرده که آغاز کار را با دزدی شروع نکند:

ترجمه مهدی فروغ

«اتاقیست راحت که باسلیقه، ولی بدون تجمل مرتب شده است. در عقب صحنه در سمت راست دری به سرسرای عمارت باز می‌شود و در سمت چپ در دیگری است که با اطاق کار و مطالعه هلمر راه می‌یابد. بین این دو در پیاوئی قرار دارد. در سمت چپ یک در و یک پنجره دیده می‌شود. در نزدیکی پنجره یک میز گرد و چند صندلی راحت و یک نیمکت کوچک گذاشته‌اند. در سمت راست، کمی در عقب صحنه، در دیگریست که در نزدیکی آن یک بخاری و یک «صندلی گهواره‌ای»^۱ و چند صندلی دسته‌دار دیده می‌شود. یک میز کوچک هم بین بخاری و در گذاشته شده و چند تابلو هم به دیوارها نصب شده است. در یک گنجۀ شیشه‌ای ظرف‌های چینی و اشیاء بلوری دیده می‌شود. یک قفسه کوچک کتاب یا کتاب‌هایی که زیبا جلد شده در یک گوشه اطاق است. اطاق مفروش است و بخاری می‌سوزد. یک روز زمستان است.»

ترجمه ن-س-ت-خ

«اتاقی است راحت و باسلیقه، ولی بدون تجمل مرتب شده است. در عقب صحنه در سمت راست دری به سرسرای عمارت باز می‌شود و در سمت چپ در دیگری است که به اطاق کار و مطالعه هلمر راه می‌یابد. بین این دو در پیاوئی قرار دارد. در سمت چپ یک در و یک پنجره

^۱ Chaise à Bascule = Rocking – Chair صندلی مخصوص که پایه‌های آن روی دو میله منحنی قرار دارد و وقتی روی آن می‌نشینند مثل گهواره تکان می‌خورد.

دیده می‌شود. در نزدیکی پنجره یک میز گرد و چند صندلی راحت و یک نیمکت کوچک گذاشته‌اند. در سمت راست، در عقب صحنه، در دیگری است که در نزدیکی آن یک بخاری و یک «صندلی گهواره‌ای»^۱ و چند صندلی دسته‌دار دیده می‌شود. یک میز کوچک هم بین بخاری و در گذاشته شده و چند تابلو هم به دیوارها نصب شده است. در یک گنجینه شیشه‌ای ظرف‌های چینی و اشیاء بلوری دیده می‌شود. یک قفسه کوچک کتاب یا کتاب‌هایی که زیبا جلد شده در گوشه اطاق است. اطاق مفروش است و بخاری می‌سوزد. یک روز زمستان است.»

یکی از نکات جالب این سرقت این است که مترجم گویا کل کتاب را به دست حروفچین سپرده تا به نام او حروفچینی کند و پس از حروفچینی حتی به خود زحمت نداده که متن حروفچینی‌شده را با اصل ترجمه مقابله کند و خطاهای تایپی را اصلاح کند. این است که در ترجمه به خطاهایی برمی‌خوریم که معلوم است خطاهای تایپی است:

ترجمه مهدی فروغ: اما به‌هرحال طولی نمی‌کشد که همه را می‌شکند

ترجمه دزدی: اما به‌هرحال طولی نمی‌کشد که همه را می‌کشند

ترجمه مهدی فروغ: نورا (باافاده) – در بخت آزمائی؟ به! اینکه افتخاری ندارد.

ترجمه دزدی: نورا (باافاده) – در بخت آزمائی؟ به! اینکه افتخاری دارد.

ترجمه مهدی فروغ: نورا را در آغوش می‌کشد.

ترجمه دزدی: نوزاد را در آغوش می‌کشد.

تنها کاری که مترجم کرده این است که برخی کلمات را تغییر داده و معلوم نیست بر چه مبنا کلمات دیگری به‌جای آنها گذاشته است. به چند نمونه از تغییرات توجه کنید:

ن-س-ت-خ (۱۳۹۱)

مهدی فروغ (۱۳۳۹)

هلمر – البته که تو مقصر نبودی، نورای کوچولوی من. تو نهایت تلاشت را کردی که همه‌ی ما را خوشحال کنی، و اصل موضوع هم همین است. به‌هرحال خوب است که دوره سختی زندگی ما تمام می‌شود.	هلمر – البته که تو مقصر نبودی، نورای کوچولوی من. تو منتهای کوشش را کردی که همه‌ی ما را خوشحال بکنی، و اصل موضوع هم همین است. به‌هرحال خوب است که دوره سختی زندگی ما دارد تمام می‌شود.
--	--

^۱ Chair صندلی مخصوص که پایه‌های آن روی دو میله منحنی قرار دارد و وقتی روی آن می‌نشینند مثل گهواره تکان می‌خورد.

نورا - من می‌دانم که تو به من به چشم حقارت نگاه می‌کنی، کریستین. اما نباید بکنی. تو خیلی به خودت مغروری که به خاطر مادرت این مدت طولانی، با این همه رنج و مصیبت کار کرده‌ای.

نورا - لازم نیست ملتفت بشوی. چون من ابداً نگفتم قرض کردم. شاید از طریق دیگر پول به دست آورده باشم. (به عقب نیمکت تکیه می‌دهد) شاید از یکی از کسانی که دوستم دارند گرفته باشم. وقتی زنی به خوشگلی من باشد.

نورا - ... شاید ما بتوانیم یک سفر کوچک بکنیم و من باز دریا را ببینم. اوه چقدر خوب است که آدم زنده و خوشبخت باشد. (صدای زنگ در خانه به گوش می‌رسد)

نورا - این اتفاق بد حالا دیگر در حال رخ دادن است. برخلاف تمایل من بالاخره اتفاق می‌افتد. نه، نه، نه، نه، نباید اتفاق بیفتد. نه نباید اتفاق بیفتد.

کروگستاد - فراموش نکنید که شهرت و آبروی شما در دست من است. (نورا ساکت و مبهوت ایستاده و نگاه می‌کند) پس حالا شما حاضر شدید تصمیم غلط نگیرید.

رانک - نه، میل ندارم بیاید. به هیچ وجه بیاید. درهای اطاقم را به روی او می‌بندم. همین که مطمئن شدم ساعت معهود دارد نزدیک می‌شود کارت ویزیتم را برای شما می‌فرستم و روی آن یک صلیب سیاه می‌کشم. آن وقت شما ملتفت می‌شوید که پایان زشت این ماجرا نزدیک شده است.

در پایان یک تکه بلندتر از دو ترجمه را می آوریم تا نشان بدهیم با چه وقاحتی این سرقت صورت گرفته است. با توجه به این که در این مورد مترجم و ناشر یک نفر است و نشر مورد نظر تازه تأسیس است و مترجم-ناشر چندین کتاب کلاسیک دیگر را هم چاپ کرده است امیدواریم مسئولان مربوطه به این امر رسیدگی کنند و اجاره ندهند که این قبیل ناشران تازه به دوران رسیده آبروی نشر و ناشران ایران را ببرند.

ترجمه مهدی فروغ

۱۳۵ پرده سوم هنر تجاوز کرد. ولی چیز مهمی نیست. مهم اینست که کاملاً از عهده برآمد. بسیار خوب از عهده برآمد. مگر ممکن بود بعد از این تجلیلی که از او کردند من بگذارم یکدقیقه دیگر آنجا بماند و ارزش کارش کم بشود؟ نه، مسلماً نه. من دختر زیبای «کاپری» خود را باید بگویم دختر گرانقیمت کاپری خود را برداشتم و یک دور دور اطاق گشتم و همه تعارف کردم و بعد بقول رهان نویسه فرشته زیبایکی ناپدید شد. آدم همیشه باید طوری از صحنه بیرون برود که مؤثر باشد، خانم لیند. ولی این را من نمی توانم به نورا بفهمانم. او این اطاق خیلی گرم است. (مثل خود را روی صندلی می اندازد و در اطاق خودش را باز میکند) عجب! اینجا چراغ نیست. او! البته معذرت میخواهم. (نوی اطاق میرود و چند شمع روشن میکند).	۱۳۴ خانه عروسک خانم لیند - بله، متأسفانه دیر رسیدم. وقتی آمدم شماره پشته بودید بالا. فکر کردم نمی توانم بدون اینکه تورا در این لباس ببینم از اینجا بروم. هلمر (شال نورا را از روی شانه او بر می دارد) - پس خوب باو نگاه کنید. فکر می کنم ارزش نگاه کردن را هم دارد. خیلی زیباست خانم لیند، نه؟ خانم لیند - مسلماً. هلمر - بسیار خوشگل و زیباست. در مجلس شب نشینی هم همه عقیده شان همین بود. ولی خیلی خود سر و یک دنده است، این کوچولوی شیرین من. با او چکار کنم؟ باور نمی کنید که من تقریباً بزور او را آوردم پائین. نورا - او! تورو والد از اینکه نگذاشتی من آنجا بمانم روزی پیشیمان خواهی شد. اگر فقط نیم ساعت دیگر می توانستیم بمانیم. هلمر - می شنوید چه میگوید، خانم لیند؟ تارا نتلا را رقصید و بی اندازه مورد تحسین و تمجید واقع شد. والبته حقش بود، ولی کمی بیش از حد معمول حرارت و احساسات بخرج داد. یعنی کمی از حد بود.
--	---

خانه عروسک ۱۰۱

خانم لیند - بله، متأسفانه دیر رسیدم. وقتی آمدم شما رفته بودید بالا. فکر کردم نمی‌توانم بدون اینکه تو را در این لباس ببینم از این جا بروم. **هلمر** (شال نورا از روی شانه او برمی‌دارد) - پس خوب به او نگاه کنید. فکر می‌کنم ارزش نگاه کردن را هم دارد. خیلی زیباست خانم لیند، نه؟ **خانم لیند** - مسلماً.

هلمر - بسیار خوشگل و زیباست. درمجلس شب نشینی هم همه عقیده-شان همین بود. ولی خیلی خودسر و یک دنده است این کوچولوی شیرین من. با او چه کار کنم؟ باور نمی‌کنید که من تقریباً به زور او را آوردم پایین.

نورا - اوه، توروالد از اینکه نگذاشتی من آنجا بمانم روزی پشیمان خواهی شد. اگر فقط نیم ساعت دیگر می‌توانستیم بمانیم هلمر- می‌شنوید چه می‌گوید، خانم لیند؟ تارانتلارا رقصید و بی‌اندازه مورد تحسین و تمجید واقع شد. و البته حقش بود، ولی کمی بیش از حد معمول حرارت و احساسات به خرج داد. یعنی کمی از حدود هنر تجاوز کرد. ولی چیز مهمی نیست مهم این است که کاملاً از عهده برآمد. بسیار خوب از عهده برآمد. مگر ممکن بود بعد از این تجلیلی که از او کردند من بگذارم یک دقیقه دیگر آنجا بمانم و ارزش کارش کم بشود؟ نه، مسلماً نه. من دختر زیبای «کاپری» خودم را باید بگویم دختر گران قیمت کاپری خود مرا برداشتم و یک دور دور اطاق گشتیم و به همه تعارف کردیم و بعد به قول رمان نویس‌ها فرشته زیبا به کلی ناپدید شد. آدم همیشه باید طوری از صحنه بیرون برود که مؤثر باشد، خانم لیند. ولی این را من نمی‌توانم به نورا بفهمانم. اوه این اطاق خیلی گرم است (شئل خود را روی صندلی می‌اندازد و در اطاق خودش را باز می‌کند) عجب! اینجا چراغ نیست. اوه! البته معذرت می‌خواهم. (توی اطاق می‌رود و چند شمع روشن می‌کند).